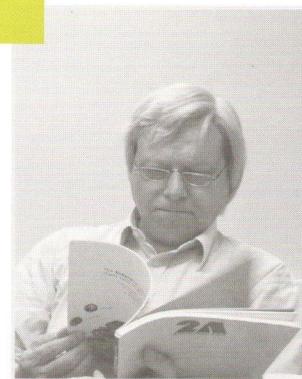
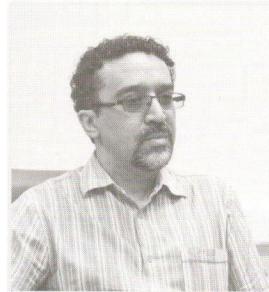


# معمار پایدار چه؟

## گفتگو

محمد بهشتی



گفتگو و پانل تخصصی با محمد بهشتی رئیس پژوهشگاه میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی  
با حضور فریبار جواهریان، امیر جوانبخت و احمد زهادی (اعضای هیئت علمی و نویسندان مجله معماری و ساختمان) / ۲۰ مرداد ۱۳۹۳

اتفاقاً وقتی صحبت از معماری پایدار می‌کنیم از پرساچه‌ترین گونه معماری در جهان سخن می‌گوییم.

جوانبخت: مانند معماری بومی خودمان.

بهشتی: مثل معماری تمام جهان قبل از دوره مدرن. همین تازگی‌هاست که با بهره‌گیری از تکنولوژی زمینه‌ای فراهم شده تا علیرغم محیط محصولاتی پدید بایاریم، و دخل و تصرف جبری کنیم. پس معماری پایدار باسابقه یک بحث جدید است اما از منظر من موضوع معماري پایدار بسیار باسابقه است؛ تمام عمر بشر در دورانی طی شده که همه امور را پایدار مدیریت کرده است ولی در دوره جدید ما فکر می‌کنیم که ابداع جدیدی به نام توسعه پایدار کرده‌ایم. برای روشن شدن مقصود از شهرهای ایران مثال می‌زنم؛ در کشور ما شاید به غیر از چند نقطه هیچ موردی سراغ نداریم که شهری پدید آمده و تداوم پیدا نکرده باشد. یکی از شاخصه‌های پایداری تداوم است. یعنی در برابر نامالیات محیط بتوان مقاومت کرد؛ مثل یزد که بر اساس شواهد در دوران اشکانی ریشه دواینده و به مرور تبدیل به شهر شده و تا امروز ادامه پیدا کرده است. اتفاقاً اغلب آن نقاطی هم که تداوم نیافرته‌اند علیرغم محیط خود و زور و فرمایش بوجود آمده‌اند و پایدار نبوده‌اند؛ مثل شهر سلطانیه که به فرموده ایلخانان مغول تبدیل به شهر و پایاخت کشور شده است. آن دشت و چمنزار شرایط کافی برای تبدیل به شهر شدن را نداشته است. به همین دلیل تا بانی آن - سلطان محمد خدابنده - از دنیا می‌رود، شهر نیز متروک می‌شود.

یکی دیگر از خصوصیات توسعه پایدار آن است که چون با محیط موافق است، نگاهداری آن کم هزینه و کم درسر است. این‌گونه نیست که لازم باشد ایزار و لوزامش را از راههای دور و با مشقت فراهم آورند. بلکه در همان محیط و با توجه به ظرفیت‌های موجود پدیدار خواهد شد. پس معماری پایدار هم عمر طولانی دارد، هم از مصالح و مواد سهل‌الوصول ایجاد می‌شود، هم ارزان ایجاد شده و ارزان نگاهداری می‌شود، و هم براساس دانستن و شناخت ظرفیت‌های محیط پدید می‌آید؛ و البته همه اینها باعث نمی‌شود که تکراری و بدروی و غیرخلافانه باشد.

جوانبخت: مثل تخت جمشید که وقتی تیرهای سقنه‌ش سوت، دیگر نتوانستند آن را جایگزین کنند.

بهشتی: به عبارتی همین طور است ولی بسیاری از بخش‌های تخت جمشید از همان محیط گرفته شده است.

جواهریان: ولی در مورد آب و قنات‌ها زیاد هم چنین نبوده. مثلاً از ۶۰ یا ۷۰ کیلومتر آن سوت آب را به شهر می‌آورند و عملاً محاسباتشان درست بوده برای اینکه آنچه همیشه آب روان باشد

بهشتی: منظور من این نبود که آن‌ها برای توسعه تلاش نمی‌کردند و رحمت

جواهریان: به نظر شما جایگاه معماری پایدار در ایران نسبت به معماری جهان چگونه است؟

بهشتی: به نظر من ما در درک مفهوم جدید پایداری دچار خطأ شده‌ایم. اغلب در میان متخصصان ما اصطلاحاتی باب می‌شود و بدون تأمل جدی در معنیش رواج پیدا می‌کند. دلیلش هم احتمالاً این است که اصطلاحات تازه وارد معمولاً معادل صفات ممتاز و خوب فهمیده می‌شود؛ مثلاً معماری پایدار می‌شود معادل معماری خوب. قبل از معماری پایدار انواع دیگری از اصطلاحات مطرح شدند که همه آن‌ها در زمان خود متراffد با معماری خوب تلقی می‌شدند. بهتر است قبل از اینکه وارد بحث اصلی بشویم، این پرسش را مطرح کنیم که اصلًاً معماری پایدار یعنی چه؟ می‌دانید که اصطلاح پایدار، خصوصاً در بحث توسعه، حدود بیست سال است که وارد ادبیات برنامه‌ریزی کشور شده است. تقریباً می‌توانم بگویم که در این باره هیچ مطلب جدایی منتشر نشده است. من فقط یک پایان‌نامه دیده‌ام درباره توسعه پایدار، خصوصاً در بحث توسعه، حدود بیست سال است که وارد ادبیات کرده بود اما درباره موضوع به این مهمی باید بحث روشن و واضحی صورت یگیرد. هم اکنون نیز اغلب کسانی که از این اصطلاح استفاده می‌کنند برای خودشان روش نیست که از چه صحبت می‌کنند.

من برای خودم نظری راجع به توسعه پایدار دارم و به پیروی از آن درباره کشاورزی پایدار، راهسازی پایدار، شهرسازی پایدار، هر چیز پایدار و همچنین معماری پایدار سخن می‌گوییم؛ پایداری یعنی هر محصولی که پدید می‌آوریم با ظرفیت‌های ذاتی محیط‌ش منطبق باشد. حال می‌خواهد ظرفیت‌های بالفعل آن محیط باشد، خواه ظرفیت‌های بالقوه آن محیط. به عبارت دیگر مبتنی بر تمام مختصات محیط و ظرفیت‌های باشد. زیرا بخشی از مختصات محیط موانعی است که اجازه زیستن در آنجا را به شما نمی‌دهد؛ مثل زلزله و سیل و خشکسالی و غیره. همچنین در مختصات اطباق داشته باشد، آنگاه می‌توان گفت که پایدار است. بدین منظور لازم است محیط را خوب بشناسیم و نسبت خود را با محیط درست تنظیم کنیم. منظور از محیط هم فقط بعد طبیعی آن نیست بلکه محیط اجتماعی، فرهنگی، فکری و همه آن چیزی که در حوزه فرهنگ می‌توان درباره‌اش بحث کرد را در بر می‌گیرد؛ در کل هر آن چیزی که انسان را در برگرفته است. موضوع هم فقط این نیست که منافات و مغایرت نداشته باشد بلکه باید مراعات کند و نسبت‌ش را با محیط آشنازی جویانه تنظیم کند. در این حالت می‌توان گفت که معماری هم پایدار است. اگر این توضیح را بپذیریم آنگاه باید اذعان کرد که تقریباً از زمان حضرت آدم تا همین چند وقت پیش، و قبل از رویکرد مدرن به توسعه، هیچ الگوی غیرپایداری در هیچ کجا در جهان نداشته‌ایم. پس

نمی‌کشیدند بلکه منظورم این بود که ناچار نبودند نسل به نسل آب را کولshan بگیرند و ۶۰ کیلومتر حمل کنند.

**جواهربان:** به هر حال مثل اروپا نبوده که همه جا آنقدر آب و باران و زمین سبز و حاصلخیز باشد. برای ما سیار مشقت بار بوده است.

بهشتی: فکر هم نکنید اروپا از ابتداء همین طور بوده است. اگر به قرون وسطی رجعت کنید،

که انسان بر آن محیط تفوق یافته است. اگر به قرون وسطی رجعت کنید، می‌بینید که انواع مواد زیستی تداوم حیات بشر را تهدید می‌کرده است.

اتفاقاً فراوانی آب و جنگل‌های این‌بله موجود ندارد. اروپایان می‌بایست وسیع و محیطی کاملاً نامن و خطرناک می‌شده است. وقتی دقت کنید

می‌بینید که در فرهنگ اروپایی جنگل یک تهدید زیستی به شمار می‌رود.

وقتی به شهرهای اروپایی دوره رنسانس و پیش از آن نگاه کنید می‌بینید که حتی یک اصله درخت هم درون حصارش وجود ندارد. اروپایان می‌بایست

علیرغم موانع محیط فضای زیست ایجاد کنند و از همین رو دشمنان درخت بوده است. در جهان هیچ محیطی نداریم که بدون دفعه خاطر

بتوان در آن زیست. هر جا که بروید بالاخره هم منابع زیستی وجود دارد و هم موانع زیستی.

**جواهربان:** من نکته‌ای را می‌خواهم بگوییم در تأیید اینکه واقعاً معماران ایرانی

و بهخصوص این اشخاصی که تشخیص می‌دادند که کجا آب وجود دارد و به چه میزان، تا قدر محاسبات درستی داشتند. برای اینکه هم‌زمان با شاه

عباس اکبرشاه در هند شهر فاتح پورسیکری را ساخت؛ شهری با خاک قرمز و پسیار زیبا اما بعد از ۳۰ سال منابع آبشار تمام می‌شود و یک شهر به متابه موزه

آنچه رها شده باقی می‌ماند. واقعاً این اتفاق در ایران تقریباً پیش نیامده است.

بهشتی: البته تفاوت ایران و هند در جنس منابع‌شان است. در هند ضرورتی نبوده که منابع بالقوه را بالفعل کنند، منابع فراوان و در دسترس بوده‌اند. در ایران هیچ زیستگاهی نداریم که بدون اتکا بر منابع بالقوه به وجود آمده باشد.

بنابراین ایرانی‌ها باید دارای این هوشمندی باشند که بتوانند منابع را از قوه به فعل درآورند. اما هندی‌ها نیازی به این فراوری نداشته‌اند و به آموختن هنرهای دیگر محتاج بوده‌اند. برای همین اکنون در هندوستان هم وقتی

به سراغ بخش‌هایی از شبه قاره می‌روند که منابع بالقوه دارد، ممکن است چنین اشتباهاتی را مرتكب شوند.

**جواهربان:** به هر حال به نظر شما فعلاً موقعيت ما نسبت به سایر کشورهای جهان که پنج دهه است از معماری و شهرسازی و توسعه پایدار حرف می‌زنند، چگونه است؟

بهشتی: وقتی صحبت از توسعه پایدار می‌کنیم اگر معیارمان را مدل کشورهای غربی قرار دهیم، ما خیلی راحت مردود می‌شویم. زیرا آن‌ها

می‌خواهند نسبت به محیط طبیعی مثلاً دلسوزانه‌تر عمل کنند، و کمی

مراعات حال آن را بکنند. در صورتی که در محیط ما به دلایل مختلف

نمی‌توان فقط به مراعات محیط اکتفا کرد بلکه به مراتب بیشتر باید به

دنیال مؤانست با محیط پیش رفت. فقط این نیست که من اگر چیزی را

می‌خواهم به خودم مربوط است، و فقط کافیست حواسم باشد در راه نیل

به مقصود پایم را روی گل‌ها نگذارم و کاغذ اضافه مصرف نکنم و به حیوانات

آزار نرسانم. ما به این ترتیب نمی‌توانیم عمل کنیم. چون اثرش می‌شود

می‌لاحظگی ای که خشک شدن دریاچه ارومیه و زاینده رود و نشست زمین

در بی دارد. اینکه آب‌های زیر زمینی‌مان را از سهم نسل‌های آینده هدر

داده‌ایم، و خیلی اتفاق‌های دیگر. چون محیط ایران بسیار حساس است. اگر

در اروپا ۲۰۰ سال بعد از صنعتی شدن عوارض زیست محیطی ان‌اشکار شود،

در ایران ظرف ۵۰ سال خود را نمایان می‌سازد. توسعه پایدار کاملاً مربوط

است به مناسبات ما با محیط بلافصلمان. باید مناسباتمان را با محیط هم‌انگشتیم؛ با کیفیت‌های محیط، و بینیم صحبت از چه محیطی

است؛ محیط چنین یا مصر یا اروپا؟ یا حتی کجای اروپا؟ راه حل ها کاملاً

به مختصات محیط برمی‌گردند.

**جواهربان:** مثلاً این مسئله‌ای که گفتید در اروپا ۲۰۰ سال طول کشید تا

تاثیرات تخریب‌ها محسوس شود و مال ما در طول ۵۰ سال؛ آیا دلیلش این

نیست که ما شتاب‌زده چنین بخوردی با محیط کردیم. به عبارت دیگر

صنعتی شدن و مدرنته‌ی ما، با حجم و سرعت خیلی بیشتر و به صورت

قشردمتری اتفاق افتاده است، و بنابراین زودتر اثرات تخریب‌اشکار شده است.

بهشتی: این مسئله تها یک مؤلفه تدارد. یک دلیل مهم مختصات

محیط است. محیط ما و محیط اروپا بسیار مقاومت‌تکه دوم الگویی

است که ما برای نیل به این هدف استفاده کردیم؛ الگویی کاملاً نامتاسب



چون پورشه و مزراتی سریع ترین اتوموبیل‌ها هستند همه از آن استفاده کنند فقط وقتی لازم باشد این در حالی است که ما تازگی‌ها مرتب از عماری «های تک» در کشورمان صحت می‌کنیم و حتی بازار بفوروش‌های تهران هم مشغول ساختن ساختمان‌های های تک هستند. چرا؟ تنها به خاطر اینکه می‌خواهند ظاهر به پیش‌فرتگی کنند. در صورتی که نه ابزار و امکانات نه شناختی، و نه نیازش را داریم. شرط اول بمهرباری از تکنولوژی این است که نیازاتن را بشناسیم. ما باینکه حتی نیاز به چیزی را در کنیم آن را می‌خریم. همین الان دست خودم موبایل هوشمند است. من چه نیازی به این موبایل دارم و برای من چه ضرورتی دارد؟ بسیاری از خدماتش اینجا کاملاً بی معنا است ولی من باز می‌روم و می‌خرم. چرا؟ برای اینکه نشان دهن به روز هستم. دلیل اینکه رشد فروش تلفن‌های هوشمند در ایران شایان ذکر در مقیاس جهانی است، همین است و بس.

**جوهاریان:** حالا این زیاد اشکالی ندارد چون مثل اسباب بازی است، و اقلاً بعد تخریبی ندارد. بعضی از جنبه‌های فناوری هستند که واقعاً مخربند. سوال دوم این است که معیارهای ارزشیابی پایداری چیست و به نظر شما کدام یک اولویت دارد؟

بهشتی: اتفاقاً موج گسترده استفاده هوس‌رانانه از تلفن‌های هوشمند توسط امثال ما باعث شده است که تعداد زیادی کارگر بی‌گناه در چین دچار عاقبت و خیم مواجهه روزمره با ماده سمی بنتن (Benzene) شوند که تولید کنندگانش برای کاهش قیمت محصول به صورت غیرقانونی آن را استعمال می‌کنند. بگذریم از مثالی که زدم بهره می‌برم تا بحث اندازه‌ها را باز کنم؛ یعنی اینکه مختصات هر محیط را به اندازه‌ها مربوط کنیم. اصلاً معنای مهندس یعنی کسی که اندازه را می‌شناسند. مثل یک خیاط خوب که اندازه‌های متریش را خوب می‌شناسند، عمارم هم باید لباسی بر قامت محیط بسازد که برآنده قامت ساکنیش باشد. لباسی که هم اندازه اندامش باشد و هم برآنده شخصیت. یعنی هم نوع نیاز عملکردی را پاسخ گوید و هم تمنای کیفیت. برای کار لباس کار و برای عروسی لباس عروسی. این لباس از دور آشکار می‌سازد که صاحبیش کیست. با تحوّلاتی که از آن صحبت شد امروز معماران ما ملتافت اندازه‌ها هم نیستند. از شمال تا جنوب و از غرب تا شرق کشور یک جور ساختمان می‌سازند. یعنی فقط یک جور لباس‌دوزی بلدند برای یک اندازه. طبعاً این ساکنی هستند که مجبورند تن خود را بالباس هماهنگ کنند و این لباس هم البته به تن هیچ‌کدام‌مان اندازه نیست و با شخصیت هیچ‌کس تاب ندارد.

**جوانبخت:** مثل وقتی که آن تقسیم بندی ۶۰ درصد را کردد.

بهشتی: آن بیانه‌ای بود که خود را پشتیخ مخفی کنند.

**جوهاریان:** من به یاد دارم که شما همیشه یک مثال می‌زنید و می‌گفتید یزد با اردکان ۷۰ کیلومتر فاصله دارد ولی معماری آن‌ها با هم تفاوت می‌کند و حتی ۷۰ کیلومتر فاصله هم روی معماری تاثیر می‌گذاشته است.

بهشتی: نمونه بهترش اردکان و میبد است. این دو شهر آنقدر نزدیک‌تر که امروز به هم متصل شده‌اند. در اردکان یک جریان بادی می‌وزد که در میبد نیست. به همین دلیل تمام بادگیرهای اردکان رو به سوی آن باد دارد. در صورتی که بادگیر میبدی‌ها چهار طرفه است، و همه این جوانب در معماری‌شان مراتعات می‌شده است.

**جوانبخت:** ما بحثمان در اقلیم هم همین است که در اقلیم‌های مختلف عماری خاص خود را می‌ساختند.

بهشتی: اقلیم یک جنبه موضوع بوده است. نباید بخشی از موضوع را بگیریم و بقیه را رها کنیم. به غیر از اقلیم خلیج چیزهای دیگر مطرح بوده است. خوب معلوم است که این همه تفاوت میان عماری‌بیز و رشت به دلیل تفاوت اقلیم‌هایشان است اما اگر بپرسم چرا در رشت و گرگان هم حیاط مرکزی داریم چه؟ زیرا عواملی غیر از اقلیم هم در میان هستند. شخصیت و تفکر هم جزو مؤلفه‌های محیط است و باید مراتعات شود. هویت فرهنگی مشترک سبب می‌شود که محیط در مقیاس کلان با دیگر نقاط اشتراکات جدی و اثرگذار نیز داشته باشد. مثلاً وقتی از باغ صحبت می‌کنیم، همه آن را مختص به مناطق کویری شمارند اما باگات تبریز و رشت و عباس آباد بهشهر هم بر همان اساس است. چون فقط اندازه‌های کالبدی و اقلیمی مهم نبوده و اندازه‌های تفکر، فرهنگ، و شخصیت هم اهمیت داشته است.

**زهادی:** آقای مهندس شما با وجود این فرمایشات و حضوری که در مدیریت

بهشتی: تقریباً می‌توانم بگویم این استدلال‌ها را قبول ندارم. چون وقتی از خود می‌پرسم که اقتصاد به چه معنایست، می‌بینم فراتر از پاسخی که در وهله اول به ذهن می‌رسد، مفهومی عام وجود دارد که شامل این استدلال نمی‌شود. وقتی شما می‌خواهید از وضعیت الف به وضعیت ب تغییر موضع دهید کوتاه‌ترین، ارزان‌ترین، مطمئن‌ترین و پایدارترین راه را انتخاب می‌کنید. اسم منطقی که شما را همواره به این اختصار و امیدوار، اقتصاد است. روشی که امروزه اختیار کرده‌ایم اصلًا نامش را اقتصادی نمی‌توان گذاشت. به دلیل این که ظرفیت‌های بسیاری را به خاطر منافعی ناچیز هدر می‌دهیم. نه تنها نام این اقتصاد نیست بلکه کاملاً هم ضد اقتصاد عمل می‌کنیم. چرا فکر می‌کنیم سودطلبی فرستاده‌بانه در معامله با محیط یعنی اقتصاد؟ این شیوه اصلًا دوام ندارد. این سدهایم که ساخته‌ایم ۸۰ سال هم عمر نمی‌کنند. یعنی تنها به اندازه عمر یک انسان. حالا بعد از این قرار است چه بشود؟ وقتی فقط در سه نقطه از رودخانه کارون می‌توان سد ساخت و ما دو نقطه آن را با سدهای بی‌صرف‌مان هدر داده‌ایم، نسل بعد نیم قرن دیگر چه کند؟ از مریخ باید آب بیاورد؟ ما می‌گوییم افزایش جمعیت شهرها باعث چنین اتفاقاتی شده است. مگر ۶۰۰ هزار نفر در اصفهان یک شهر پرجمعیت به شمار نمی‌رود؟ امروز در ایران چند تا شهر ۶۰۰ هزار نفری داریم؟ دقت کنید بینید پانصد سال پیش در جهان چند تا این شهرها وجود داشت. ما نیشابور و ری را در زمان سلوچیان داشته‌ایم که حدود یک میلیون نفر جمعیت برایشان تخمین زده‌اند. چطور آن زمان اتفاقاتی که امروز براز شده‌ایم یک میلیون نفری ما افتاده برای آن‌ها نمی‌افتد؟ چرا آن‌ها سراغ این راه حل‌ها نمی‌رفتند؟

به نظر من این استدلال‌ها برای گریز از مواجهه با آن اتفاق ناگوار جاهلانه است که رخ داده. می‌اندازیم تقصیر افزایش شدید جمعیت، در حالی که رشد و بازه رشد جمعیت تهران در پنج دهه اخیر با اصفهان دوره شاه عباس تفاوت چندانی ندارد. آن‌هایی هم که به پاینخت صفویه می‌کوچیدند که همراه خود آب و غذا نمی‌آوردند. شهر باید جوابشان را می‌داده است. می‌توانیم بگوییم دچار شتاب‌زدگی یا دریافت سطحی از تکنولوژی با مغفله در تعریف اقتصاد شده‌ایم اما قبول نمی‌کنم اگر بگویید اینها به خاطر اقتضای اقتصاد و توسعه جدید است.

**زهادی:** صحبت‌های شما درست اما شرایط اجتماعی تغییر کرده و آن شرایط اجتماعی بر شرایط اقتصادی تاثیر گذاشته؛ وقتی که شرایط اجتماعی و فرهنگی تاثیر گذاشته روی جامعه.

بهشتی: بعضی چی؟

زهادی: یعنی غرب‌گرایی، یعنی تکنولوژی.

بهشتی: یعنی غرب‌گرایی به ما گفته که اصراف کنیم یا در یک سرزمین کم‌آب دو برابر میانگین جهانی آب مصرف کنیم؟ اینها معنای غرب‌گرایی یا تکنولوژی است؟

زهادی: مثلاً اگر بخواهیم از معماری مثال بزنیم، رفتن به سوی ساختمان های بلند.

بهشتی: مگر ما ساختمان مرتفع نداشتم؟ عالی قابو ارتفاع یک ساختمان هفت طبقه را دارد. میل گندب بنایی بسیار سلطانیه همچنین. در واقع ما داریم به خودمان کلک می‌زنیم. در کشوری که یک میلیون و شصصد هزار کیلومتر مساحت دارد بلندمرتبه‌سازی بی‌معنا است. نمی‌خواهیم بگوییم چیز بدی است. خیر یک تکنولوژی خوب است. ولی وقتی نیازی به یک تکنولوژی نداریم برای چه باید وقت و سرمایه‌مان را به خاطرش تلف کنیم. موضوع نسبت ما با تکنولوژی مدرن هم بحث جالبی است که گویای بسیاری از توهمنات امروزی ماست. تکنولوژی از نظر من مثل قاطری است که باید ما را سریع‌تر و راحت‌تر به امام‌زاده داود برساند. اما شرط‌ش این است که ما سوار قاطر باشیم نه اینکه قاطر سوار ما. نسبت ما و تکنولوژی جدید مثل قاطری است که بر کولمان سوار کرده‌ایم. به این خیال که سریعتر و آسوده‌تر به مقصد برسیم. کمتر محصل تکنولوژی است که ما آن را مثل غربی‌ها استفاده کنیم. وقتی مثلاً به پاریس می‌روید می‌روید هر جا لازم بوده از تکنولوژی استفاده کرده‌اند، نه اینکه خود را موظف سازند همه‌جا حتی این کار را بکنند. تعداد ساختمان‌های بلندمرتبه را در شهرهای بزرگ اروپایی با انگشتان دست می‌توان شمرد و حضورشان در افق آنقدر کم است که می‌توان نادیده گرفتیشان. آنها نمی‌گویند چون تردد با اتوموبیل راحت است یا



حافظیه - شیراز      عکس: علیرضا قزلیان

**بهشتی:** تجربه مدیریت و حضور در سینما و سپس سازمان میراث فرهنگی و امروز هم در پژوهشگاه میراث فرهنگی بیشتر از هر چیز باعث شده تا خود من مسئله را درک ننم و چیزهایی یاد بگیرم.

**زهادی:** آیا فرصت‌های شما در مدیریت اجرایی برای جامعه تاثیرگذار بوده است.

**بهشتی:** من در هر فرصتی سعی کردم آموخته‌ایم را برای دیگران توضیح دهم، و از آنان و دوستانمان در پژوهشگاه همیشه دعوت کنم تا بدان جامه عمل بپوشانند. در موقعیت‌های اجرایی و مدیریتی سعی کردم همه را تشویق کنم تا خوارک حل این مسائل را تولید کنند. پژوهشگاه مردم شناسی، اینهی و بافت ما، باستانشناسی و همه. کوشیدم آن‌ها را به سمتی برانم که با بهره‌گیری از دانش خود این فضای تاریک و میهم را روشنایی بخشدند. به سهم خود سعی کردم به عنوان یک معمار تجربیات در حوزه معماری و شهرسازی را به دیگر رشته‌ها انتقال دهم. به همین دلیل است که امروز موزه تاریخ پزشکی ایران و موزه آب داریم. توانستم برخی متخصصین را برانگیزانم که اندکی در قضاوتهای راجح تأمل کنند؛ این باور که پزشکی یا مهندسی یا کلاً علم در کشور فقط هشتاد سال قدمت دارد و پیش از دانشگاه تهران ما هچ دانش به دردخوری نداشته‌ایم. رسیدن به این باور که اتفاقاً ما در این هشتاد سال توشه در خور اعتنای نیاندوخته‌ایم. می‌بینید که بسیاری از سالخوردگان معاصر ما را امروز به عنوان پدر معدن کاوی و هیدرولیک و معماری و غیره معرفی می‌کنند. مثل این است که پیش از آنها هیچ‌کس معدن کاوی و مهندسی آب و ساختمان‌سازی نمی‌کرده است. بوزارها و پلی‌تکنیک‌ها و اونیورسیتete‌ها تبدیل به اقطاب علم شدند. اگر تاریخ معماری در دانشکده‌ها تدریس می‌شد تاریخ معماری یونان بود و تازه یک دهه است که در دانشکده‌های معماری تاریخ معماری ایران تدریس می‌شود.

**جوهريان:** اما بودند آدم‌هایی مثل سیحون که به معماری بومی خلیل علاقه داشتند و دانشجوها را هر هفته به اقلیمی متفاوت می‌برند.

**بهشتی:** ولی نه به عنوان درس آنهم به صورت کاملاً شخصی و محدود. **جوهريان:** جنبه خلیلی مهم پاسخ شما به سوال مهندس زهادی به نظر من این است که قدرت سرمایه ما نمی‌گذارد که آدم‌های فرهیخته در این مملکت کاری بکنند. شهرداری ها دارند دیکته می‌کنند که معماری و شهرسازی باید چگونه باید باشد. در کشوری هستیم که یک متر مربع زمین در همه شهرها اقلال دارد از این متر مربع ساختمان را دارد. بنابراین ارزش زمین، قدرت سرمایه، و تراکم فروشی اجازه نمی‌دهد که مدیرانی مانند مهندس بهشتی در این ساز و کار دخالت کنند.

**زهادی:** این درست است. مقاله شما که از طرف آقای ناصری پور ارسال شده بود، اتفاقاً در مورد مطلبی بود که خود من هم روی آن تحقیق می‌کردم. موضوع این که موزه فقط راه شناسایی تاریخ نیست. موزه محلی برای ارتباط اجتماعی مردم امروز هم هست. می‌خواهیم بینم این مفهوم از بازدیدکنندگان موزه که از طریق یک مدیر مطرح می‌شود، و ممکن است بسیاری محققان ۵ سال دیگر به آن نتیجه برسند، آیا با گام‌های عملی برای تولید فرهنگش همراه شده است؟

**بهشتی:** قدم به قدم این جریان اتفاق می‌افتد. در جاهای دیگر دنیا وقتی شما امروز یک جریان را می‌بینید، ابتدا از گفتن پیدی آمده است. بعد به گفتمان بدل، سپس با خلاقیت حاصل شده است. جریان بزرگی لازم است تا این موضوع پیدا شود و ما تازه‌الآن در مرحله اول هستیم. یادمان باشد که تا همین چند سال پیش این موضوع حتی گفته هم نمی‌شد.

**جوهريان:** سوال سوم. ارتباط معماری و شهرسازی پایدار با طبیعت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**بهشتی:** با مثالی توضیح می‌دهم: یکی از حکام خلافت عباسی که حاکم شهری در کنار دجله بود، نامه‌ای به خلیفه نوشت که می‌خواهم بر اینجا روی دجله پلی بسازم تا رحمت مردم کم شود آیا شما اجازه می‌دهید؟ خلیفه پرسید آیا در آنجا قبل از وجود داشته است؟ حاکم جواب منفی داد و خلیفه به او نوشت که پس شما هم بیهود تلاش نکنید. چون اگر ممکن بود ایرانیان حتماً کرده بودند. وقتی آن امیر اصرار کرد و دلیلش را این دانست

که به عقل قلی‌ها ترسیده بود. خلیفه به وی گفت هر چند مطمئن هستم پل خراب می‌شود ولی مختاری آن را بسازی اما اگر خراب شد همه هریق‌تان را باید خودت بپردازی. بعد از دو سال که پل ساخته شد امیر ناچار خارش را پرداخت. چون پل خراب شد. خلیفه می‌دانست که ایرانی‌ها اهل فهم طبیعت بودند. این البته فقط یک فضیلت نبوده است بلکه یک ضرورت بوده است. زیرا ویزگی‌های طبیعی ایران بسیار خاص است. در ایران همه منابع و مواد بالقوه هستند. بعضی را زین پنهان کرده مانند آب، و بعضی را زمان مخفی کرده مثل خشکسالی و زلزله. هر مکان قابل زیست در ایران مثل یک کتاب رازناک است و رازهایش را می‌بایست مانند معما رازگشایی کرد. به دلیل سابقه طولانی سکونت در ایران تقریباً می‌توان مطمئن بود که هیچ نقطه قابل زیستی نیست که رازش ناشناخته مانده باشد. یعنی ما مختصات محیط خود در بستر طبیعیش را به جا می‌آوردهایم، و اتفاقاً این هنر را داشته‌ایم که تهدیدات زیستی را به فرست تبدیل کنیم. برای مثال مطالعاتی که در باب سیر تحول خانه‌های یزد شده بود نشان می‌دهد که دوره سلجوقی مرحله آغازین یک تحول بزرگ در این زمینه است. الگوی خانه‌های دوره سلجوقی عبارت است از مربع کوچکی به عنوان حیاط که در چهار سوی آن ساختمان بوده است. این ساختمان به تعییری محافظه ساکنین در برابر بادهای نامطبوع و غبارآلود کویر بوده است. در دوره ایلخانی رفتہ رفته یک جبهه از حیاط را مرتყعتر می‌سازند تا از باد مظلوب دعوت کنند که بوزد. سپس ایوان مرتفعی ایجاد می‌کنند و در پایین آن اتاقی در سایه و پشت اتاق باغچه‌ای فراهم می‌آورند. چون فرمیده بودند که در بیز خود باد گرم نیست بلکه تابش آفتاب است که باعث گرم شدن فضا می‌شود و وزش باد را هم گرم می‌کند. اگر باد را در سایه براتیم محیط خنکتر هم می‌شود. در دوره تیموری این ایوان به بادگیر شباخت پیدا می‌کند، و در دوره اصفهانی دیگر این بادگیر به یک جواهر صیقل خورده بدل شده است. اصلاً خانه بدون بادگیر معنا ندارد. این روند شاهدی است بر این هنر ایرانیان که حتی تهدیدات‌شان را هم به منبع تبدیل کنند. مثال دیگری که به یاد دارم راجع به سیل در قزوین است. هر کس عکس هوایی یا نقش‌های از قزوین دیده باشد سریع متوجه حضور پر رنگ حلقه‌ای سیز از باغات می‌شود که دورتا دور شهر را فراگرفته‌اند. اطراف قزوین تاریخی سه رودخانه فصلی وجود دارد که معمولاً باعث راه افتادن دو سیل سخت در سال می‌شوند. حضور دائمی این سیل‌ها آندر آشکار است که اگر به گودبرداری ساختمانی در حال ساخت نگاه بیاندازید به راحتی لایه‌های رسوب گذاری شده ناشی از سیل را تشخیص خواهید داد. قزوینی‌ها از قرون نخست هرجی و با فائق آمدن بر این مشکل توانستند مقدمات گسترش شهر را فراهم آورند و تا جایی پیش روند که در قرن دهم برای پایتخت شدن مناسب تشخیص داده شود. چگونه؟ سیل عبارت است از آبی که با سرعت زیاد می‌خواهد عبور کند. چون سرعتش زیاد است مخرب است. پس اگر بتوان سرعتش را کاهش داد، دیگر تخریب رخ نمی‌دهد. یک راه حل این است که سیل بند ایجاد کنیم؛ دیوارهایی که آب را پشت خود مuttle کند تا سرعتش کم شود. بدین ترتیب وجه مخرب سیل مهار می‌شود. اما سیل همراه با خود خاک رسوبی حاصلخیز و مرغوبی می‌آورد که برای کشاورزی مناسب است. بنابراین قزوینی‌ها هم‌زمان شروع به کشاورزی کردن. منتهی مسئله این بود که آب آرام سیل تنها سالی یک یا دو بار جاری می‌شود. این است که دریختان و گیاهانی گشتند که با یک بار آبیاری غرقابی در سال زنده بماند. به تدریج بادام، پسته، زردآل، و انگوری را پیدا کردند که با این شرایط سازگار بود و آن وقت تمام اطراف شهر را به باستان تبدیل کردند. اگر باغ‌های قزوین کوچه ندارند به همین دلیل است. این باغها که خوشبختانه امروز شنیدم در فهرست میراث ملی هم ثبت شده‌اند غیر از اینکه تهدید را برطرف کردن، فضای سبزی ذی قیمت برای شهر ایجاد کرده‌اند. علاوه بر این‌ها باعث مهار بادهای مزاحم و تلطیف بادهای مظلوب هم شده‌اند: یکی باد راز که گرد و غبار شوره‌زارهای جنوب و جنوب شرقی را به شهر می‌آورد و دیگری باد مجیل که در زمستان از غرب سرما و برف آزاده‌مند بیابان را روی شهر تلبیار می‌کرد. می‌خواهم بگویم که این شیوه از توسعه پایدار مناسبات انسان را با طبیعت به این ترتیب پیش می‌برد؛ مثل رام کردن اسپی سرکش است.

**جوهريان:** و الان شهرداری قزوین آن باغ ها را تخریب می‌کند. **بهشتی:** هرچند هنوز آن سه مسیل وجود دارد و طغیان‌هایشان برقرار است

که بزیم.

**جواهربیان:** کارفرماها هم الان همچند دنبال سود هستند.

**زهادی:** اگر ما از روش درست جلو برویم باز هم به سود می‌رسیم.

**بهشتی:** اگر کارفرما یک باغ ایرانی اجرا کند بقیه فکر می‌کنند پول در این کار است.

**جوانبخت:** اما ما جلوی مدیرانمان را نمی‌توانیم تغییریم. من یک سال برای مشاوره در شهرداری منطقه ۱۵ مستقر بودم اما فقط نظرات شهردار اعمال می‌شد و ما حتی نتوانستیم این نظرات را بینیم که بتوانیم مشکلات طرح را توضیح دهیم.

**بهشتی:** مدیران همین مردم عادی هستند حالا یک دفعه قدرت پیدا کردند و مدیر شدند.

**زهادی:** پس اگر ما ریشه را درست کنیم بقیه مسائل هم درست می‌شود.

**بهشتی:** جامعه معماری ما همین معماری را مرور کرده و فکر می‌کرده اگر عوض شود مفید است. مثلاً الان مدیران ارشد کشورمان وقتی می‌خواهند پروژه‌ای جدید اجرا کنند پیشنهاد مسابقه بین المللی می‌دهند. که مثلاً فلان شخص که از هوارواد می‌آید، هم طرح بکشد و خیلی خوب است. اگر بگوییم که کسی در دانشگاه تهران درس خوانده فکر می‌کنند که این‌ها که همیشه جلوی چشم ما هستند و به موضوع چنین نگاه می‌کنند. یعنی مثلاً می‌خواهند مهر این چشم آبی‌های مو بور حتماً پشت این قضیه باشد.

**جواهربیان:** ارتباط پایداری با زیبائی و آسایش را چگونه می‌بینید؟ آیا با هم در تناقضند؟

**بهشتی:** تجربه تاریخی ما خیلی راحت شما را مقاعده می‌کند که هم زیبا معماری کرده‌اند و هم پایدار. اما در مورد آسایش باید نکاتی را عرض کنم. البته در دوران گذشته بحث آسایش در فضا مطرح بوده است اما معنا و مفهوم آسایش امروز با گذشته تفاوت زیادی کرده است و اگر با معیارهای فعلی آنها را قضاوت کنیم طبعاً زندگی دشواری داشته‌اند. مثلاً شما در خانه بروجردی‌ها امروز سخت می‌توانید زندگی کنید زیرا توالت در گوشه حیاط فرار دارد و مطبخ در زیرزمین است. شما نمی‌توانید کل خانه را در زمستان گرم و در تابستان خنک کنید. طبق عادات امروز آن‌ها برای زندگی خیلی سخت هستند ولی آیا این دلیل می‌شود که از ارزش‌های این بنا صرف نظر کنیم؟ آیا حفظ آن ارزش‌ها با آسودگی امروزی متنافر است؟ چرا نشود؟ غلط است اگر فکر کنیم سطح آسایش در زندگی دوره قاجار با دوره صفوی یا سلجوکی یکی بوده است؟ بالاخره همیشه دنبال شرایط آسوده‌تر بوده‌اند؛ مثل نمونه بادگیر.

**جواهربیان:** شما مدام راجع به گذشته صحبت می‌کنید. کمی هم راجع به معماری و شهرسازی معاصر صحبت کنید و کارهایی که برای آسایش امروز باید انجام دهیم.

**بهشتی:** کم کم به زمان معاصر هم نزدیک می‌شویم. آسایش هم مانند بقیه مفاهیم وارداتی دچار خلط معنا شده است. قاعده‌تا آسایش یعنی دست‌یابی آسوده‌تر به چیزی که می‌خواهیم. ولی وقتی آسایش در داشتن کولر گازی خلاصه شود، معماری‌ای خواهیم داشت که فقط با کولر گازی خنک می‌شود؛ یعنی با مصرف زدگی افزایی. حال اگر برق برود یا اگر با بحران آب مواجه شویم و پشت سدهای خالی بماند یا به دلایل نتوانیم نفت و گاز استخراج کنیم و سوخت نیروگاهها را تأمین کنیم دیگر می‌شود در این ساختمان‌ها دقتیه هم دوام آورد؟ این چه آسایش موهوم و ناپایداری است که بدان دلیسته‌ایم؟ ما باید آسایش پایداری را دنبال کنیم. توجه کنید که در همان اروپا هم اگر هر بلایی به سرشاری باید در خانه‌های جدیدشان آسایش کلام مختلط نمی‌شود و می‌توان به زندگی در آن با محدودیت تا مدتی ادامه داد.

اما خوب است از مفهوم دیگری هم سخن بگوییم به اسم آرامش. آرامش از آسایش مستقل است. ما حتی بدون آسایش هم می‌توانیم آرامش داشته باشیم. امروزه می‌خواهیم آرامش را هم با آسایش ایجاد کنیم. در صورتی که وقتی به پیشینیان نگاه می‌کنید در همان خانه بروجردی‌ها که مثال زدیم آرامش زیادی وجود دارد. این آن ارزشی است که معماری امروز ما کاملاً فراموشش کرده است. در خانه عباسی‌ها یا قصر چهل ستون یا مسجد شیخ لطف‌الله هم می‌توان سراغ این آرامش را گرفت. آرامش چیزی نیست که به سبک زندگی آدم برگردد. تمام تغییر سبک‌ها می‌تواند بر حوزه آسایش تاثیر بگذارد اما تحولات در حوزه آرامش به درون آدمیراد بازمی‌گردد. ما در

اسا پرتابه‌بریان شهری و مسئولان توسعه، شهر را به سمت شمال رانده‌اند و به دلیل وجود دو دانشگاه بزرگ و اصلی در آن جهجه باعث راشکافته و اتفاق آن سیر حفاظتی را در مقابل سیل متلاشی کرده است. این است که هر سال در قزوین سیل می‌آید و همه را آزار می‌دهد و تمام خیابان را تا زانو آب می‌گیرد.

**زهادی:** جاهایی در دنیا مثل مالزی و تایلند را دیده‌ام که موزه‌های روباز شرست کرده‌اند و در آن نمونه‌های کوچکی از ارزش‌های بناهای با ارزش خود و چهان را نمایش می‌دهند. نمی‌گوییم ماکت، چون از ماکت بزرگ‌تر است. حبوب ما که این همه بناهای با ارزش داریم و این همه فضاهای با پتانسیل عالی جزیره قشم به این بزرگی داریم که خودش هم مبنای تاریخی دارد، آیا جای چنین موضوعی خالی نیست؟

**بهشتی:** نمونه این موزه‌ها در ایران هم اتفاق افتاده؛ هم از نوع موزه میراث اسلامی در گیلان، و هم از نوع باعث موزه مینیاتور در تهران. اما تکرار و تداوم چنین فضاهایی مستلزم ثبات مدیریت است و مهم‌تر از آن کسانی که کار را شروع کنند و رهایش نسازند. موزه میراث روستایی گیلان را دکتر طلاقانی با پیوژه و امکانات دولتی تأسیس کرد و تا امروز نگاهداشت. زیرا حتی اگر انسان به زمین بیاید دغدغه‌ای جز موزه ندارد. فرد دانشمندی هم هست و ارتباطات بین المللی خوبی هم دارد، و توانسته موفق عمل کند. اگر در جاهای دیگر هم چنین کسانی بپیدا شوند آن اتفاق می‌افتد.

**زهادی:** من منظورم کل بناها بود، مثل اصفهان، کاشان، گنبد سلطانیه جواهربیان: خوب این بناها را نمی‌توان در یک اقلیم جمع کرد در واقع خودشان باشد و ایران تنوع زیستی زیادی دارد.

**بهشتی:** ما نمونه‌ای از آن را توانسته‌ایم ایجاد کنیم و برای نمونه دوم آقی طلاقانی دوچی دوچی احتیاج داریم. اگر آمش باشد چرا که نتوان چنین مجموعه‌هایی را بوجود آورد؟ اما پارک‌های مینیاتوری بیشتر جنبه سرگرمی و جلب سیاح دارد. اکثر جاهای دنیا مثل پاریس و استانبول و یکن هم وجود دارد. در ایران هم کم و بیش دارد اتفاق می‌افتد. مثل باعث موزه مینیاتور در تهران. در برج میلاد هم دارند پارک مینیاتوری ایجاد می‌کنند. کارهای فانتزی مثل این زیاد می‌توان کرد اما من می‌گوییم اول از همه جامعه معماری ما باید به ارزش‌های معماری و شهرسازی خودمان واقف شود. ما از کسانی که از عالم معماری دورند اصلاً انتظار نداریم. اما از جامعه معماری توقع تداریم که مانند عوام موضع بگیرد و با استدلال‌هایی از قبیل رشد جمعیت و اقتصاد عدم آگاهی نسبت به ارزش‌های معماری خود را توجیه کند. اولین افراد باید متوجه قضیه شوند. اگر بشوند از میانشان دکتر طلاقانی‌ها بیرون می‌آید.

**جوانبخت:** ما قبلاً این مشکل را داشتیم که مهندسان عمران ارزش‌ها را نمی‌شناختند ولی معماران ما می‌دانستند ولی الان جمعیت معمار زیاد شده و دانشجویان رشته معماری هم عده‌ای هستند که اصلاً برایشان مهم نیست. **بهشتی:** متاسفانه اکثرشان این گونه هستند یعنی قبله آن‌ها سمت دیگری است. مطالعات اخیر می‌دهد که کلام در دنیا فقط سه کانسپت در باعث سازی داریم. باع چینی، باع اروپایی، و باع ایرانی. یعنی تمام گونه‌های باع مثل ایتالیایی و انگلیسی و فرانسوی از نظر مفهومی زیرشاخه باع اروپایی هستند. تمام باع‌های زیپنی، تایلندی، کامبوجی و غیره زیرشاخه باع‌های چینی هستند. قلمروی وسیعی نیز از الحمرای اسپانیا تا ختن همه زیرشاخه باع ایرانی هستند. با وجود چنین مقام و جایگاهی یک نمونه از پارک‌های جدید ایران را مثال بزنید که معمaran در جهت عرضه صورتی نواز مفهوم باع ایرانی قدم برداشته باشند. چرا در میان این همه پارکی که در کشور ساخته می‌شود حتی یکی جرأت خروج از گردونه الگوی باع اروپایی را ندارد. مگر باع ایرانی چه اشکالی دارد؟ باصفاً نبوده؟ زیبا نبوده؟ عملکردی نبوده؟ محل تفرج نبوده است؟ اتفاقاً باع‌های رجال شهر معمولاً در غیاب صاحبیش تفرج گاه عمومی بوده‌اند و درهایش باز بوده و مردم از آن استفاده می‌کردند.

**زهادی:** البته هم معمار و هم کارفرما دخیل بودند. **بهشتی:** درست است هر دوی اینها مهم هستند. کارفرماهای ما بدتر از معماران. قبله‌شان جای دیگری است. اما این‌ها برای بینش ضعیف معماران دلیل نمی‌شود. ما حتی می‌توانیم از مخاطبان معمار هم سنگری بسازیم که پیش‌شیوهان شویم. ما هستیم که برای کارفرماهایمان حرف تازه‌ای نداریم

دروه معاصر به سودای موهومات از تمام زمینه‌های آرامش بخش صرف نظر کرده‌ایم. برای همین معمار ما نمی‌داند چگونه در ساختمان آرامش بوجود بیاورد. برای مثال یکی از عواملی که آرامش ایجاد می‌کند این است که در فضای معماری گم نشوید. بتوانید خیلی سریع جایگاهتان را تشخیص دهید. پیشینیان بدین منظور از تمهیداتی بهره می‌برند تا شما به سرعت بفهمید چی به چی است و کجا به کجا است. معماری امروز، به عکس، شما را گم می‌کند. در بسیاری از آثار معاصر یکی باید دست شما را بگیرد تا گم نشوید. الان از ساختمانی می‌آیم اینجا که مربوط به سازمان حج و زیارت است. پیش خود می‌گفتم باید این نمونه را سر کلاس‌هایم نشان دهم که چطور یک ساختمان می‌تواند باعث گم‌گشتگی می‌شود. گم‌گشتگی باعث اضطراب و ترس می‌شود. مثل عمارت کتابخانه ملی در عباس‌آباد که بسیار پر زحمت و پر هنر ساخته شده است ولی از جمله ویژگیهاش آن است که درونش گم می‌شویم. ما معمولاً به آن نهاد سر می‌زنیم که از متون و اسناد بهره ببریم و مطالعه و پژوهش کنیم تا خود را بهتر بشناسیم. در صورتیکه معماریش ما را به گم‌گشتگی هدایت می‌کند. خیلی راه‌ها هست که به ما کمک می‌کند از گم‌گشتگی ببرون بیاییم. گذشتگان ابتکارات و خلاقیت‌های بسیاری به کار برده‌اند. حداقل این را که می‌توانیم یاد بگیریم. چرا نباید از معماری گذشتگی این بخش‌هایش را یاد بگیریم؟

**جوهاریان:** ممثل سلسه موافق‌فضاهای که همیشه رعایت می‌شده است.

بهشتی: مسلم‌نه. اما شرط لازم این است که معماران خودشان معماران پایداری شوند. البته بسته‌ی که در آن بسر می‌برند، یعنی تقاضای جامعه، هم باید دچار تغییر و تحول شود. من معتقدم خوشبختانه این تغییر در جامعه آغاز شده است. چندی پیش سفری از تبریز به کندوان می‌رفتم و در شهرهای کوچک بین راه ساختمان‌های زیبادی را می‌دیدم که نمایشان رها شده بود. یعنی آجر گری بود بدون بندکشی. بیست سال پیش در تهران هم بسیار به این مورد برمی‌خوردیدن اما آن تقريباً وجود ندارد. این در اثر چه بوده؟ به نظر من بيش از هر چيز به تقاضای جامعه بازمي‌گردد. جامعه ما اکنون متقاضی کيفيت شده است. چگونه اين را بروز می‌دهد؟ از طريق گفتمان‌های معماری که رواج دارد؛ هرچند پیش پا افتاده مثل اينکه نمای آن رومی است. فقط شمیران اين طور نیست شما در افسریه نمای رومی می‌بینيد، در نازی آباد هم می‌بینيد. بالاخره تقاضای کيفيت که جوانه زده است. وقتی جامعه آرام شود رفته مدنت فرسته ظهور و بروز پیدا می‌کند. حالا دور می‌شود دور معمار و شهرساز. آنها باید زودتر از بقیه به این تقاضا بپرند. آنها کسانی هستند که کيفيت را تامين می‌کنند. حالا باید کار و پژوهش بکنند. نباید با توجه‌هایی از قبیل جمعیت و وسعت انفعاری خود را منحرف سازند.

**جوهاریان:** مسئله سلیقه عام مردم هم هست.

بهشتی: سلیقه را از کجا می‌گیرند؟ مثل مد می‌ماند.

**جوهاریان:** از ساز و بفروش ها.

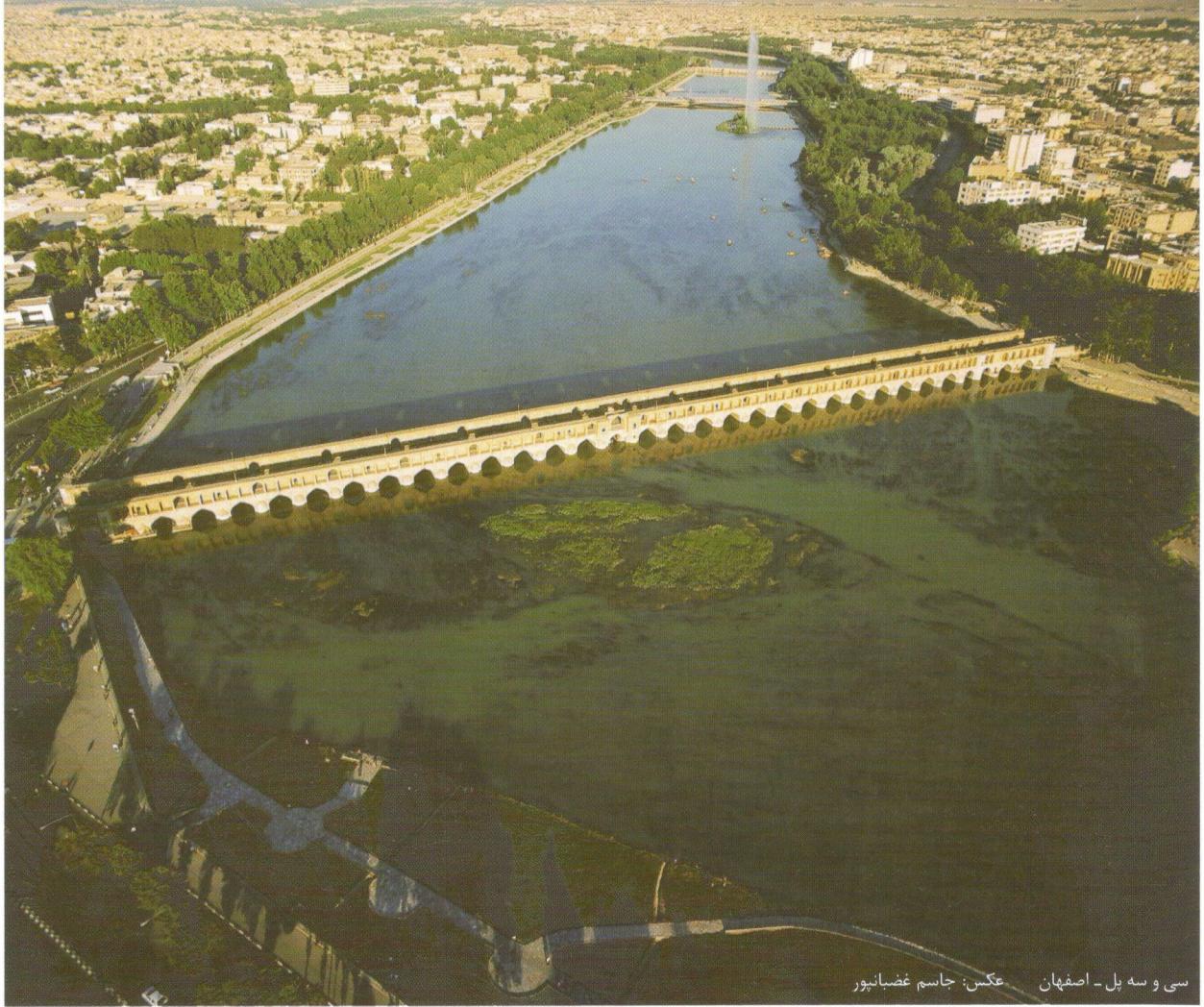
بهشتی: نه فقط بساز و بفروش‌ها. در بحران مدنیت کيفيت کمی شده را يك ارتباط مثبت‌گونه بین بنگاه‌های املاک، بساز بفروش‌ها، و خردباران بوجود می‌آورد اما اکنون زمانی است که معماران باید جای خود را بپدا کنند. **جوهاریان:** خوب آنهايی که بلند و سلیقه جامعه پولدار مملکت را خوب شناخته‌اند دارند به ما نشان می‌دهند که متسافانه سلیقه اکثرب مردم نمای رومی است.

بهشتی: اکثرب مردم اينگونه نیستند. کسی مثل فرزاد دلیری نیض بدن توکيسه تازه به دوران رسیده را به خوبی دستش گرفته اتفاقاً چيزی هم که دارد پدید می‌آورد از منظر باستان‌شناسی متناسب هستند. به خاطر اينکه ۱۰۰ سال ديگر اگر بخواهند بگويند دوراني بود که توکيسه ها و تازه به دوران رسیده‌ها ايران را تبدیل به بهترین بازار پورشه کرده بودند، شاهد بازمانده‌اش پورشه‌ها نخواهند بود بلکه ساختمان‌های فرزاد دلیری صد سال ديگر باقی خواهد ماند. یعنی او فرسته ایجاد کرده که آنها بتوانند حضور مادي پیدا کنند و میراثی از خود به جای بگذارند برای باستان‌شناسان. البته همانطور که گفتم اين مسئله تا ابد دوام نخواهد يافت. ظرف یکي دو دهه آتي می‌بینيد که اينها افول خواهند کرد. چون بدنه جامعه که نوکيسه و تازه به دوران رسیده نیست. او دارد روي دست توکيسه ها را نگاه می‌کند که می‌روند پورشه می‌خرند و می‌خواهند پتو اش را از مدل ۸۰ به ۹۰ تبدیل کند.

**جوهاریان:** برای من همیشه بحث بعد اخلاقی معماری هم خیلی مهم بوده است، گاهی بهتر است معمار پروژه‌ای را رد کند و نسازد.

بهشتی: اين موضوع که فقط مربوط به ايران نیست. در همه جای دنيا اتفاق می‌افتد. مثلاً در دبی که بغل گوش ماست. آيا اين ساختمان‌هایی که معماران و مشاوران غربي آنجا می‌سازند را در ممالک خودشان هم اجازه دارند بسازند؟ چرا انجا ساختند و در شهرهای خود نساختند؟ عقلشان نمی‌رسد؟ خير. توکيسه‌گي و تازه به دوران رسیدگي را در دوبي کشف کرده‌اند و خوب هم جواب گرفته‌اند. از دوستی شنیدم که در يكى از جلسات

سی و سه پل - اصفهان - عکس: جاسم غضبانپور



یک از یکصد طاق آن شبیه به دیگری نیست. حتماً باید یک حرف تازه می‌زدید است. مفهوم دیگر کلیش‌های از مدرنیته به مثابه تکرار الگوهای فکر غربی پس از رنسانس است. ما اسم آن را مدرنیسم می‌گذاریم. مدرنیسم ربطی به نو بودن ندارد. مدرنیسم به این تعبیر یعنی عین یک نفر دیگر شدن. باید این دو معنای واژه مدرن را از هم تفکیک کرد.

همانطور که اگر منظور از سنت‌گرایی توقف در گذشته باشد حرفي کاملاً بی‌معنا بیان شده است. اصلاً مگر می‌توان در گذشته به سر بردا. این فهم که سنت را متراوف پرتاپ شدن به گذشته تلقی کنیم، اشتباه محض است. مگر ما تونل زمان در اختیار داریم؟ اگر بخواهید هم نمی‌توانید با اراده این کار را بکنید. نکته اصلی این است فرهنگ ما مثل درختی کهنه‌سال است که باید بتوانیم تعجبات دنیا را به آن پیوند بزنیم. به این ترتیب از درخت کهن خودمان میوه‌ای تازه می‌گیریم که هم آن را پریاوتر می‌سازد و هم سفره ما را رنگین‌تر می‌سازد. البته کار سختی است ولی ما این هنر را در طول تاریخ داشته‌ایم. کشور ما به اقتضای موقعیت‌شکنی بوده که همواره ناگزیر از تعامل با همه جهان بوده و از بهترین‌های جهان خبر داشته و سعی می‌کرده است از آنها بچشم بگیرد. ولی با این کیفیت که از هاضمه فرهنگی خودش عبور دهد و مخصوصی تازه تولید کند.

**جواهریان:** ترجمه کنده به زبانی که برای فرهنگش مناسب باشد.

**بهشتی:** نه فقط ترجمه، تبدیلش می‌کنند به یک محصول نوین که در عین حال بتواند پاسخ زندگی روزش را هم بدهد. این فعل جالی است که ما حتی تا آخر قاجاریه هم انجام می‌دادیم. مگر آن دوره غیر از این بود که عمارت‌هایان تحت تاثیر معماری اروپایی قرار گرفت؟ اما آبا عمارت بلندمرتبه شمس‌العماره یا خیابان ناصریه یا میدان ارگ یا سر در باغ ملی یا پارک امین‌الدوله در اروپا نمونه‌ای دارد؟ تمام اروپا را هم که بگردید نمونه‌ای مثل شمس‌العماره پیدا نخواهید کرد. اینها پدیده‌هایی هستند که تحت تاثیر فرهنگ غربی شکل گرفته‌اند اما چون از هاضمه فرهنگی ما عبور کرده‌اند به محصولی یکتا و منحصریفرد که در عین حال کاملاً با مختصات محیطی منطبقند، بدل شده‌اند. مثال جالب‌نش نقاشی گل و مرغ است که تاثیر پذیرفته از نقاشی اروپایی است. اما شما نه در اروپا و نه در ایران پیش قاجاری نقاشی گل و مرغ نمی‌بینید چون یک محصول به روز در سنت ایرانی تولید شده است. مثال دیگری از غذا می‌توانم بیاورم. سبب زمینی از زمان ناصر الدین شاه وارد ایران شد؛ یعنی کمتر از یک و نیم قرن. آیا امروز می‌توانید

یکی از واحدهای شهرداری تهران مشاور خارجی کاتالوگی با ضخامت زیاد در جلسه پخش کرد که نمونه ایده‌هایش را نشان بدهد. هر صفحه آن یک برج بود. آن مسئول هم انگار می‌خواست از روی منوی رستوران غذا سفارش دهد. اینها همدیگر را پیدا می‌کنند. چون بسیاری از معماران می‌خواهند در متن باشند نه در حاشیه.

**جواهریان:** بالاخره باید به کارفرما بگوییم که چه کاری اشتباه است و چه کاری درست. شرایط و قوی شرایط بحران مدنیت می‌شود اولین چیزی که از بین می‌رود اخلاقیات است

**زهادی:** به نظر شما پس بک نشیره معماری می‌تواند رسالت تاثیر گذاری در پدید آمدن شیوه‌های با کیفیت داشته باشد.

**بهشتی:** می‌تواند گفتمان و فضای فکری ایجاد کند. خب دانشجویان رشته معماری به همین نشریات مراجعه می‌کنند و از روی اینها نگاه می‌کنند و می‌خواهند مثل همین‌ها را طراحی کنند. می‌خواهد مثل گری یا حدید شود. چون نشریات به آنها می‌فهماند که مد روز اینهاست.

**زهادی:** ما اخیراً شماره‌ای درباره باغ ایرانی و شماره‌ای راجع به جزایر ایران منتشر کردیم. ما خوبی بر هویت، فرهنگ، تاریخ، میراث، باور، سنت و رسوم تاکید داریم. البته نمی‌گوییم که اینها به تنها کافی هستند. شرایط مدرن زندگی امروز هم باید در کنار اینها دیده شوند. من اخیراً بر روی مقالمه‌ای راجع به معماری معاصر ایران کار می‌کنم که از طرف ECO از من خواسته شده. من تمام این پارامترها را در نظر گرفتم و پژوهه‌هایی را معرفی کردم که این پارامترها را داشته باشد و به اصول و شرایط معماری ایرانی کردن.

**بهشتی:** ما وقتی سراغ این بحث‌ها می‌رویم باید حواسمن باشد که فارغ از پیش‌قضاؤت‌های دعواهای قرن اخیر میان سنت و مدرنیته باشیم. شما وقتی صحبت از مدرن می‌کنید بی‌آنکه متوجه باشید دو مفهوم را با هم بیان می‌کنید. یکی مفهوم نو بودن و معاصر بودن است. به عبارت دیگر بدینه است که ما در دوره صفوی زندگی نمی‌کنیم و در امروز هستیم. اما نباید فکر کنیم سنتی بودن متنافر با نو بودن و معاصر زیستن است. اتفاقاً شرط سنت بودن در زمان و مکان حال است. وقتی به تاریخ دقت می‌کنیم، متوجه می‌شویم که معماری ما تا اواخر قاجار تجزیه‌ای بود متناسب بر بیش وحد اما در ظروف متنوع و متکثر زمان و مکان. بتایرانی هیشه به روز و تو حرف زده است. اصلاً تکرار کار دیگری یا گفتگان در سنت معماری ما امری قبیح به شمار می‌رفته است. وقتی به مسجد جامع اصفهان نگاه کنید می‌بینید هیچ

خوش قیمه را بدون سیبزمینی تصور کنید؟ یا گوجه فرنگی از دوره فتحعلی شاه وارد ایران شده است. آیا می‌توانید غذای ایرانی را بدون گوجه فرنگی تصور کنید؟ انگار گوجه فرنگی و سیبزمینی از ازل در این غذاها بوده است. اروپایی‌ها مطابق طبع خودشان از گوجه فرنگی در غذا بهره می‌برند. همان‌طور که آن‌ها هم وقتی حیاط مرکزی را از معماری ایرانی در جنگ‌های صلیبی به عاریت می‌گیرند آن را از هاضمه فرهنگی خودشان عبور می‌دهند و بدل به محصولی متناسب و به روز می‌گیرند که نامه‌های نفیسی از آن را در دیرهای سیسیترسی در سراسر اروپا می‌توان مشاهده کرد.

ما باید امروز در معماری همین کار را بکنیم تا معماریمان به روز باشد. به شما قول می‌دهم اگر استاد علی اکبر اصفهانی که معمار مسجد شاه اصفهان بود آن زمان فولاد و بتن و میل‌گرد در اختیار داشت حتماً از آن بهره می‌جست و حتماً محصولی به مراتب یگانه‌تر خلق می‌کرد، و اصلاً مبتلا به مساجد بی‌معنی جدیدی که ما می‌سازیم نمی‌شد. یک مثال قشنگش آینه‌کاری است. در دوره شاه سلیمان صفوی حجم زیادی آینه صنعتی مرغوب بلژیکی وارد ایران شد. انگار معمار ایرانی هزار سال در آزوی چنین مصالحی نشسته بود که تا آن را به دستش دادند نخستین نمونه آینه‌کاری را در چهل‌ستون ساخت و هنری جدید به جهانیان عرضه کرد. کجا به عقل بلژیکی‌ها می‌رسید که چنین استفاده‌ای هم می‌توان از آینه کرد.

جواهربیان: می‌گویند وقتی آینه‌های بلژیکی به ایران رسیده، شکسته بوده. پهشتی: هر چه که شده بود اما مسئله ما که آینه شکسته نبوده است. باید متناسب با یک انتظام هندسی آنها را خرد کرد. در آینه‌کاری که از آینه‌های کج و شکسته استفاده نمی‌کنند. تازه مگر در بلژیک آینه‌ها نمی‌شکستند؟ آن انتظام هندسی حیرت آور آینه‌کاری پیشتر وجود داشته است. منتظره معمار همیشه منتظر ماده خامی مثل آینه بوده تا ستونی مثل جواهر در کاخ چهل‌ستون بترآشد. می‌دانید که روی همه ستون‌های آن قصر آینه بوده است. یعنی اصلاً ستونی دیده نمی‌شود و فقط تصویر محیط پیرامون انعکاس می‌باید. انگار سقف از آسمان آویخته شده است.

جواهربیان: به نظر شما کدام پروژه‌های اجرا شده در سه دهه اخیر در ایران اصول معماری پایدار را رعایت کرده‌اند؟ و آیا شهرهای ما پایدارتر شده‌اند؟ پهشتی: من نمونه‌ای سراغ ندارم. اما در معماری نواد سال اخیر یک بنای شاخص را می‌شناسیم که تقریباً همه نکاتی که در باره‌اش صحبت کردیم در آن اعمال شده است؛ آن هم حافظه شیراز است. البته معمارش آندره گدار است و ایرانی نیست. اما او مثل یک معمار فرانسوی عمل نکرده است که در دفترش در پاریس نشسته باشد و حافظه را کشیده باشد. او سالهای طولانی در ایران زیسته و با معماری ایرانی آشنا بوده است. این یعنی بینش پشت معماری ایرانی مانند اکسیری است که می‌تواند روی یک فرانسوی هم تاثیر بگذارد. نکته دیگر این که بنای حافظه مسیو به سابقه نیست و اصلاح نمونه مشابه قدیمی ندارد ولی کاملاً آشناست. ایرانی‌ها خیلی راحت با آن ارتباط برقرار می‌کنند و آن را به عنوان بنای می‌شناشند که به زبان فارسی صحبت می‌کند. یعنی همان خصوصیات، صفا، و لطفات را می‌توان آنچا دید. جالب است که پس از آن بنای سعدیه ساخته شده است. معمار آن محسن فروغی است. اتفاقاً از فرم‌های گنبد و کاشی‌کاری هم بهره برده است. ولی آن لطفات را ندارد و تابع عالم معماری ما نیست. حافظه هم تابع سنت معماری ما است و هم حرف کاملاً تازه‌ای بیان می‌کند. نمونه‌های دیگری که به یاد می‌آورم برعی از تحریبیات اردن و امانات و سیحون است.

یکی نمونه درخشان مقبره بوعلی سینا که برای من حساب جدایی دارد. یا نگاه اقلیم گرایانه دیبا در شوشتر. اینها تجربیات ارزشمندی است که نشان می‌دهد این معماری می‌تواند به روز باشد. می‌تواند در عالم معماری مدرن هم حرف تازه‌ای برای گفتن داشته باشد. ما در سه دهه اخیر اصلاح سراغ

چنین معماری ای نرفتیم، و تلاش‌های خیلی محدودی داشتیم.

جواهربیان: چه راهکارهایی را برای همسوی بیشتر معماری و شهرسازی ایران با پایداری پیشنهاد می‌کنید و به نظر شما چه پروژه‌هایی می‌تواند به عنوان

الگو در این زمینه مطرح کرد.

بهشتی: فکر می‌کنم این کار شروطی دارد. اول اینکه باید معنای پایداری را بفهمیم. دوم به تجربه تاریخی خودمان اهمیت دهیم. سوم بپذیریم که آن را بدرستی نمی‌شناسیم. باید مدام این سوال را به خود تذکر دهیم که معماری پایدار چیست. سپس تلاش کنیم برای آن پاسخ و راه شناخت بیاییم. سفر به کاشان باعث شناخت ما از معماری ایرانی نمی‌شود. سفرها مقدمه‌ای برای علاقمند شدن به معماری ایران هستند. باید در موضوع عمیق شد.

جواهربیان: فکر می‌کنم تکنولوژی غرب را هم باید بشناسیم

بهشتی: من چندان نگران آن بحث نیستم. چون آن با خواندن کتابهای هم می‌تواند حاصل شود. ما برای خودشناسی کتاب نداریم. زیرا کسی که باید ما را بشناسد فقط خودمان هستیم. کتابهای ایرانشناسی یک قرن اخیر اکثرًا باعث گم‌گشتنی بیشتر می‌شوند. اگر خود را بشناسیم، نیازهای جامعه روشن می‌شود و آنگاه به آسانی توسط تکنولوژی رفع خواهد شد.

جواهربیان: پس شروط این است که گذشته و معماری خودمان را بهتر بشناسیم تا بتوانیم معماری پایدار داشته باشیم.

بهشتی: بله. وقتی در زمان رضا شاه تصمیم به ساخت شهر زاهدان گرفتند، استادان معمار را از یزد به آنجا برندند تا برای ساخت بنا و شهر تصمیم‌گیری کنند. آن معماران مدتی برای شناخت باد و راه و آسمان و زمین آنچا زندگی کردند و در نهایت تشخیص دادند که الگوی معماری کرمان برای آن مکان مناسب است. به همین دلیل از کرمان معمار برندند و شهر زاهدان را معماران کرمانی ساخته‌اند. چون فهم و تخصص معماری در یزد با کرمان فرق داشت. ما گفتیم که پایداری بعین رعایت کردن و شناخت پیدا کردن به اندازه شرایط محیطی. کار سختی است اما چاره‌ای نداریم. باید مملکت خود را بشناسیم چون می‌خواهیم در آن زندگی کنیم و برای شناختش از کتاب‌ها نمی‌توان استفاده کرده. زیرا در کتاب‌ها اندازه‌ها را نتوانسته‌اند. ما باید معمار متخصص یزد یا گیلان داشته باشیم. یک معمار نمی‌تواند معمار تمام ایران باشد.

جوانیخت: آقای زهادی این بحث را دارند که چرا سینما در متن جامعه است و همه راجع به آن نظر می‌دهند اما درباره معماری اینطور نیست. با توجه به اینکه شما دوره‌ای را در حوزه سینما کار کرده‌اید بگویید ما چگونه می‌توانیم این شرایط را برای معماری هم بوجود بیاوریم؟

بهشتی: راه حلقش رسانه‌ها است که باید درست نقشیان را ایفا کنند. متناسبهای ما در رسانه‌های عمومی زبان رسانه‌ای متناسب با این موضوع را نداریم. رسانه‌های عمومی خوب می‌توانند در زمینه ورزش اطلاع رسانی کنند چون زبان رسانه‌ای ورزش را پیدا کرده‌اند. ما فقط در زمینه‌هایی مثل سیاست، ورزش، حوادث، سینما، زمانی هم میراث فرهنگی زبان رسانه‌ای مناسب پیدا کردیم ولی راجع به موضوعات دیگر زبان رسانه‌ای کارآمد وجود ندارد. حتی راجع به اقتصاد هم چنین است چون حرف‌هایی که زده می‌شود فقط خود اقتصاددان می‌فهمند. باید عده‌ای باشند که بحث‌ها را به زبان قابل فهم برای بدنیه جامعه آرایه کنند تا مردم عادی را هم مطلع و آگاه کنیم. امروز تعداد مجلات معماری و شهرسازی در ایران حدود ۲۰ عنوان است. من که فکر نمی‌کنم در فرانسه هم این تعداد وجود داشته باشد. حال چرا با این اندازه نیرویی که روی موضوع گذاشته می‌شود، کسی آنها را نمی‌خواند؟ چون کسی وقت و حوصله خواندن ندارند. چرا هیچ‌کدام از این نشریات نمی‌کوشند زبان رسانه‌ای برای برقراری ارتباط با جامعه پیدا کنند. تا زمانی که چنین ارتباطی برقرار نشود کارمان پیش نخواهد رفت. من در هر موقعیتی راجع به معماری برای افراد غیرمتخصص صحبت و اینچنین موضوع را تمرین کردم. شما وقتی بتوانید موضوع را طوری بیان کنید که در ذهن مخاطب حک شود و اکنون دریافت خواهید کرد.

جواهربیان: حرفی که شما زدید مرا می‌خرم میرفندرسکی انداخت که می‌گفت: همه از ما معماران توقع دارند که مثلاً شاهنامه را خوانده باشیم، بدانیم فردوسی کیست، و حداقل سطح معلوماتی از ادبیات را داشته باشیم. ولی هیچ‌کس از استادان ادبیات و بقیه توقعی ندارد که کوچکترین داشتی



باغ شازده ماهان - کرمان عکس: علیرضا فزلایاغ

در عمق کم زمین دارد. بنابراین درخت می‌تواند به پی ساختمان آسیب بزند و آنرا خراب کند ولی این اتفاق نمی‌افتد. یا در مورد شهر ماسوله است. تا ۲۰ سال پیش پل چوبی قدیمی‌ای وجود داشت که در تمام طول عمر ماسوله این پل به همین شکل وجود داشت. چرا آنها پل آجری نمی‌ساختند؟ چند سال پیش یک پل بتونی به جای پل چوبی قدیمی احداث شد ولی وقتی سیل آمد تنه‌های درختان پشت این پل گیر کرد و آنقدر به پل فشار آورد که باعث فرو ریختنش شد و اشخاص زیادی را کشت. آن پل چوبی قدیمی برای یک دلیل مهم همیشه به همان صورت باقی مانده بوده که وقتی سیل هر چند سال یکبار تنه‌های درختان را با خود می‌آورد پل مقاومت نکند که بعد مردم را به کشنیدن دهد. در شهر صندوق موقوفه‌ای وجود داشت که نذری مردم شهر به آن ریخته می‌شد تا پس از هر سیل با پوشش دوباره پل چوبی ساخته شود. سیل در ماسوله هر هفت هشت سال یکبار اتفاق می‌افتد و برایش سنت وجود دارد. اولین نشانه‌های سیل که در بلندی‌ها آشکار می‌شد چوپانان شروع به سوت زدن می‌کردند و مردم در شهر زودتر خبردار می‌شدند و به بلندی پناه می‌بردند. اما در سال ۱۳۷۷ که در ماسوله سیل آمد و مردم یومی شروع به سوت زدن کردند، توریست‌ها فکر می‌کردند این کار نوعی شوخی است و سیل عده زیادی را با خود برد. در گذشته ما می‌دانستیم کجا زندگی می‌کنیم اما امروز مهندس و معمار ما هیچ شناختی از محیط اطراف خود ندارد.

راجعت به معماری داشته باشد.  
بهشتی: البته به نظرم هر دو با هم توافق داریم که نه شاعر راجع به معماری می‌داند و نه ما راجع به شاهنامه.

ژهادی: آیا پژوهشگاه امکانش را دارد که مثلاً در مسابقه‌ای برای طراحی یک پیروزه پایدار برای شرایط اقلیمی، محیطی، فرهنگی، اجتماعی و مجله هم این موضوع را پشتیبانی کند و انتشار دهد تا اشکالات کار پیدا شود و به مرور زمان بتوان نقطه نظرات را منعکس کند؟

بهشتی: در ابتدا مقدمات دیگری را باید طی کنید. ابتدا باید موضوع طرح کنیم تا بحث روز شود (فتح الباب) و این عمل باید تا جایی ادامه بپیدا کند که موضوع کاملاً درک شود و بعد بگوییم افراد نسبت به عناصر اصلی و ارکان اصلی محیطی که از آن شناخت دارند طراحی انجام دهنند.

ذات نایافته از هستی پخش کی تواند که شود هستی پخش پس اول موضوع را با پرسش آغاز می‌کنیم. بزرگترین ثروت یک پژوهشگر داشتن سوال است نه جواب. کسی که یک سوال داشته باشد و در تمام عمرش نتوانسته باشد برای آن پاسخی بباید، ژوپینندگان انسان عالم است. زیرا در مسیر دست‌یافتن به پاسخ سوال اصلی هزاران سوال دیگر را پاسخ داده است. من برای تعریف این موضوع در کلاس‌هایم معمه‌ای طرح می‌کنم. مثل اینکه چرا تقریباً در پل جنوبی تمام خانه‌های قدیمی روستای گیلان یک درخت اجیر می‌بینید. می‌دانیم که درخت اجیر روستایی رونده